

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه بحث گذشته

بحث در این است که اگر کسی دینی را بر ذمه دیگری طلب داشته و مالک آن دین است، ولی مدیون با این که وقت ادای دین هم رسیده دین را ادا نمی‌کند و دائن باید متوسل به حاکم جور شود و از طریق او استمداد کند تا دین را مطالبه کند، در اینجا می‌خواهیم ببینیم آیا این شخص مستطیع است هر چند با رجوع به حاکم جور باشد یا این که رجوع به حاکم جور مانع از استطاعت است؟

گفته شد در مسئله رجوع به حاکم جور یا کمک کردن و معاونت با حاکم جور ادله‌ای وجود دارد هم از آیات و هم از روایات. عمده در میان آیات آیه شریفه: «و لا ترکنوا إلى الذین ظلموا فتمسکم النار»^[1] است. روایاتی که در ذیل این آیه بود و کلمات مفسران و فقها و مواردی که به این آیه استدلال شده است را ذکر کردیم. احتمالات موجود در آیه «لا تَرکنُوا»:

مجموع مواردی که در فقه به این آیه استدلال شده چهار احتمال می‌باشد:

احتمال اول: مراد از رکون همان میل قلبی هر چند یک میل کم است؛ یعنی اگر انسان حُبّ به بقاء ظالم دارد هر چند به این مقدار که باقی بماند تا کار او را انجام دهد که این اقلّ موارد حرمت است و «لا ترکنوا إلى الذین ظلموا» شاملش می‌شود.

احتمال دوم: آن است که مراد از رکون، کار کردن برای ظالم است مطلقاً؛ چه در امور مباح و چه در ظلمی که انجام می‌دهد. عبارت: «فتمسکم النار» را قرینه قرار دهیم بر این که اگر شما رکون به ظالم کردید شما هم گرفتار ظلم می‌شوید و در نتیجه آتش شما را نیز دربرمی‌گیرد. به بیان دیگر، نکته‌ای که باید در آن دقت شود آن است که آیا از آیه استفاده می‌شود که مجرد رکون به ظالم به عنوان خودش حرام است یا خیر، بلکه رکون به ظالم چون منتهی می‌شود به این که شما هم فعل ظالم را انجام بدهید گرفتار آتش می‌شوید.

در نتیجه خود این یک معنای دوم و سوم شد. در معنای اول گفتیم میل قلبی ولو یسیراً، در معنای دوم می‌گوییم عمل برای ظالم. اما مطلقاً چه در مباحات و چه در محرمات، یا به همین قرینه «فتمسکم النار» عمل برای ظالم در آن ظلمی که انجام می‌دهد یعنی در محرمات.

برخی از فقها مثل صاحب حدائق (قدس سره) می‌گویند: «و المشهور فی کلام الاصحاب تقييدها بما يحرم»؛ یعنی در بحث معونة الظالمين ایشان به مشهور بین فقها نسبت می‌دهد که هر کاری برای حاکم جائز حرام نیست (مثل آن که حاکم جائز گفته در اینجا راه را درست کن تا مردم از اینجا می‌روند برای مردم یک تسهیلی بشود) اشکالی ندارد و معونة الظالمين در آن اعمال ظلمی که انجام می‌دهند حرام است. بعد می‌گوید: «اما ما لا يحرم كالخياطة لهم»؛ یک لباسی برای اینها بدوزد، «و البناء و نحو ذلك فإنه لا بأس به»^[2]. مرحوم سبزواری در کفاية الاحكام می‌گوید: «و من ذلك معونة الظالمين بما يحرم أما ما لا يحرم كالخياطة و نحوها فالظاهر جوازه»^[3].

از سوی دیگر باید توجه داشت که در غالب زمان‌ها حاکم، حاکم جائز است تا برسد به زمان ظهور حضرت حجت (علیه السلام) (در زمان ما غالب حکومت‌های دنیا جائزند). مرحوم صاحب حدائق نیز ذیل روایت «لا مدّة قلم» بیان داشت که: «الظاهر أن المراد من هذا التشديد و التأكيد في هذه الاخبار إنما هو سلاطين الجور المدّعين للإمامة من الاموية و العباسية و من هذا حذوهم كما هو ظاهر من سياقها»؛ سیاق این روایات این است، «و مصرّح به فی بعضها لا مطلق الظالم و الفاسق و إن كان الظلم و الفسق محرماً مطلقاً».

ایشان در ادامه می‌گویند: «و علی هذا لو أحبّ أحدُ بقاء حاکم جورٍ من المؤمنين و الشيعة»؛ اگر در یک منطقه‌ای یک شیعه حاکم است ولی شیعه فاسق است (مثل دوران قبل از انقلاب که زیاد بود)، «لحبّه المؤمنین و حفظه بیضة الدین من الاعداء و المخالفين فالظاهر أنه غير داخل في الآية»^[4].

ارزیابی دیدگاه صاحب حدائق (قدس سره)

به نظر می‌رسد که این سخن صاحب حدائق درست نیست؛ زیرا بر فرض که روایات را این‌گونه معنا کنیم، اما با آیه شریفه: «و لا تركنوا إلى الذين ظلموا» چه می‌کنیم؟ زیرا نمی‌شود این آیه را به امویه و عباسیه فقط منحصر کرد، آیه می‌گوید: «و لا تركنوا إلى الذين ظلموا» که این «ظلموا» اتفاقاً ظهورش در حاکم کافر، مشرکین و مطلق حاکم ظالم (یعنی حاکمی که بر اساس موازین شرعی روی کار نیامده) است. لذا بعضی عبارت: «الذين ظلموا» را به مشرکین معنا کردند که این ظهور بیشتری دارد از این که ظهور داشته باشد در حاکم مسلمان که مخالف بر اعداء شیعه است.

جمع‌بندی و بیان دیدگاه برگزیده

نکته قابل توجه آن است که بحث عمل برای ظالم و جائز در بحث معونة الظالمين می‌آید که یکی از مکاسب محرمة عمل کردن برای ظالم است که شیخ انصاری (قدس سره) نیز مفصل مطرح کرده است و ما هم اینجا هر چند به بعضی از روایات و آیاتش اشاره کردیم، اما به همین مقدار می‌خواهیم اکتفا کنیم و گرنه بحث بسیار مفصّلی است، اما الآن اجمالاً نظر خود را عرض کرده و می‌گوئیم در مسئله عمل برای ظالم دو قول وجود دارد:

1. مشهور می‌گویند: عمل برای ظالم در آن فعلی که مصداق حرام است.

2. غیرمشهور می‌گویند: عمل برای ظالم چه آن فعلی که برای ظالم انجام می‌دهید حلال باشد و چه حرام باشد، فرقی نداشته و حرام است.

در زمان ما که ولایت فقیه است می‌گوئیم آن حاکمی که با تأیید ولی فقیه می‌آید حاکم شرعی می‌شود، اما ممکن است بعداً این بحث را توسعه داده و بگوئیم در یک زمان یا در یک کشوری که ولایت فقیه هم وجود نداشته باشد اگر مردم خودشان یک نفر را به عنوان وکیل از جانب مردم انتخاب کردند، باز او هم ملحق به حاکم غیر جائز است، حاکم جائز یعنی آن که عن ظلم حکومت می‌کند؛ خواه مشرک باشد یا کافر، مسلمان و شیعه باشد یا نباشد.

بنابراین، حاکم جائز یعنی «من تصدّی الحكومة عن جورٍ و ظلمٍ» نه «عن حقٍّ»، اما اگر کسی حکومت را عن حقّ تصدی کرد مثل خود ولی فقیه یا کسی که منصوب از جانب ولی فقیه است یا در زمان امام معصوم (علیه السلام) کسی که منصوب از جانب امام معصوم است اینها عن حقّ است. در نتیجه بعد از پیامبر اکرم تا قیامت هر حکومتی عن حقّ باشد اینجا حکومتی است که غیر جائز است، هر حکومتی عن غیر حقّ باشد این حکومت جائز است. پس یک بحث مهم در آنجا این است که ظالم و جائز کیست که اشاره اجمالی هم به این مطلب شد.

اقوال در مسئله

یک قول (که دیدگاه غیرمشهور است) این که عمل برای ظالم مطلقاً حرام است، خود صاحب حدائق پس از نقل این قول می‌گوید: ما روایاتی داریم که از آن عموم استفاده می‌شود؛ یعنی عمل کردن برای ظالم چه آن عمل مصداق ظلم باشد و چه مصداق اباحه باشد حرام است. ایشان روایاتی را نقل کرده و سپس می‌گوید: «إلی غیر ذلک من الاخبار التي یقف علیہ المتتبع و هی صریحة فی تحریم معونة الظالمین بالامور المحللة علی ابلغ وجهٍ و آکده»؛ در این روایات بر بلیغ‌ترین وجه آمده که ظالم را در امور محله هم کمک کنید حرام است.

بعد می‌گوید: «و بذلک یظهر لک ما فی کلام الفاضل المذكور (که مرحوم سبزواری باشد) تبعاً للمشهور»؛ محقق سبزواری به تبع مشهور گفته است عمل برای ظالم فقط در امور محرمه حرام بوده و در امور غیرمحرمه اشکالی ندارد. ایشان می‌گوید: «و الكل ناشٍ عن الغفلة عن تتبع الاخبار و الوقوف علیها من مظانّها»؛ مشهور که در اینجا چنین نظری داده‌اند غفلت کردند از این روایات و نتوانستند این روایات را از مظانّش به دست بیاورند.^[5]

به نظر می‌رسد این یک نسبتی است که صاحب حدائق (قدس سره) به مشهور می‌دهد؛ زیرا این روایات در مرأی و منظر مشهور بوده و مشهور بسیاری از این روایات را حمل بر کراهت کردند. مثلاً آن روایت دارد که حضرت فرمود: «مَا أُحِبُّ أَلِّي عَقَدْتُ لَهُمْ عَقْدَةً أَوْ وَكَيْتُ لَهُمْ وَكَاءً وَ إِنَّ لِي مَا بَيْنَ لَابَتْنِهَا لَا وَ لَا مَدَّةَ بَقْلَمٍ»، درست است که حضرت در ذیل روایت می‌فرماید: «إِنَّ أَعْوَانَ الظَّلْمَةِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِي سُرَادِقٍ مِنْ نَارٍ حَتَّى يَحْكُمَ اللَّهُ بَيْنَ الْعِبَادِ»^[6]، اما معلوم نیست این عبارت علت برای ما قبل باشد، بلکه این روایات به خوبی قابلیت حمل بر کراهت را دارد.

در نتیجه عمل برای حاکم جائز مطلقاً در محرّماتش حرام است و در مباحاتش هم مکروه است؛ یعنی نباید انسان به حاکم جائز نزدیک شود. حتی این تعبیری که در روایت اول ابوبصیر می‌گوید من از امام باقر سؤال کردم که عمل کردن برای حاکم جائز چطور است؟ حضرت فرمود: «و لَا مَدَّةَ قَلَمٍ»؛ یکبار قلم را به جوهر زدن و به دست حاکم دادن، بعد می‌فرماید: «إِنَّ أَحَدَهُمْ لَا يُصِيبُ مِنْ دُنْيَاهُمْ شَيْئاً إِلَّا أَصَابُوا مِنْ دِينِهِ مِثْلَهُ أَوْ قَالَ حَتَّى يُصِيبُوا مِنْ دِينِهِ مِثْلَهُ»^[7]؛ این علت است برای این که عمل کردن برای حاکم جایز نیست؛ زیرا شما یک کاری که برای آنها می‌کنید و از دنیای آنها به دست می‌آورد، به همین اندازه آنها از دین شما می‌گیرند.

به بیان دیگر، یک وقت می‌گوئیم قهراً این تبادل انجام می‌شود؛ یعنی شما چه بخواهید و چه نخواهید اگر یک قدم برای حاکم جائز بردارید، به همان اندازه از دینت کم می‌شود. بیان دیگر آن است که امام (علیه السلام) می‌فرماید: من خوف این را دارم اگر شما

یک قدم برای آنها بردارید بعد خودت بر اثر نزدیک شدن به حاکم جائز دینت را از دست بدهی.

در هر صورت این که صاحب حدائق (قدس سره) می‌فرماید: «و الكل ناش عن الغفلة» یک نسبت ناروایی را به مشهور فقها داده است؛ زیرا نمی‌توانیم بگوئیم تا زمان صاحب حدائق این همه روایات که آمدند. بله، یک وقت یک روایت است ممکن است بگوئیم این مشهور از این روایت غفلت کردند، ولی وقتی روایات متعدد و مستفیض، این روایت در حد استفاضه است اینجا را نمی‌توانیم بگوئیم که غفلت کردند؟!

خلاصه آن که احتمال اول در آیه: «لا تتركوا الى الذين ظلموا» به معنای میل قلبی هر چند کم باشد و رکون یعنی انسان قلباً میل پیدا کند. احتمال دوم عمل کردن برای ظالم است؛ یعنی کسی برای ظالم عملی را انجام بدهد حرام است چه این عمل، عمل حلال باشد یا عمل حرام.

احتمال سوم: سومین احتمال آن است که آیه می‌گوید در عدالت تثبّت داشته باشید؛ یعنی اگر انسان بخواهد در عدالت باقی بماند نباید رکون به ظالم کند. قبلاً کلام محقق اردبیلی (قدس سره) در زبدة البیان ذکر شد که فرمود: «قال القاضي و لعلّ الآية للتثبت على الاستقامة التي هي العدل فإن الزوال عنها بالميل الى احد طرفي افراط و تفريط فإنه ظلم على نفسه»^[8]

احتمال چهارم: چهارمین احتمال را مرحوم طبرسی در مجمع البیان فرموده که: «لا تتركوا الى الذين ظلموا يعني لا تميلوا الى المشركين في شيء من دينه»^[9]؛ یعنی در مقابل ظالمین سرِ سوزنی از دین‌تان انحطاط و تنزل پیدا نکنید، کاملاً و صد در صد در دین خودتان باقی بمانید. ارزیابی احتمالات چهارگانه

هیچ‌یک از این احتمالات اربعه ارتباطی به ما نحن فيه ندارد، در اینجا احتمال دوم و سوم و چهارم که اصلاً یقیناً ارتباط ندارد؛ زیرا در احتمال دوم می‌گوئیم کار کردن برای ظالم و حال آن که در ما نحن فيه، این شخص دائن می‌خواهد سراغ ظالم رفته و بگوید که دین من را از مدیون بگیر. مسئله تثبّت بر عدالت نیز ارتباط ندارد، «لا تميلوا الى المشركين في شيء من دينكم» این هم ارتباط ندارد؛ زیرا دائن نمی‌خواهد دینش را بدهد.

فقط احتمال اول باقی می‌ماند و آن این است که این شخص الآن میل قلبی دارد که این سلطان جائز بماند و دین این دائن را از مدیون بگیرد، آیه هم می‌گوید اگر میل قلبی به ظالم دارید این موجب گرفتار شدن شما در آتش است.

وَصَلَّى اللّٰهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ.

[1] □ سوره هود، آیه 113.

[2] □ «المسألة الثالثة في معونة الظالمين و الدخول في ولاية الظلمة و المشهور في كلام الأصحاب، تقييدها بما يحرم، و اما ما لا يحرم كالخياطة لهم و البناء و نحو ذلك فإنه لا بأس به. قال في الكفاية: و من ذلك معونة الظالمين بما يحرم، اما ما لا يحرم كالخياطة و غيرها فالظاهر جوازه. لكن الأحوط الاحتراز عنه لبعض الأخبار الدالة على المنع، و قوله تعالى: «وَلَا تَرْكَنُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ». الحدائق الناضرة في أحكام العترة الطاهرة؛ ج18، ص: 118.

[3] □ كفاية الأحكام، ج1، ص: 435.

[4] □ الحدائق الناضرة في أحكام العترة الطاهرة، ج18، ص: 122.

[5] □ الحدائق الناضرة في أحكام العترة الطاهرة، ج18، ص: 121.

- [6] الكافي (ط - الإسلامية)؛ ج5، ص: 107، ح7؛ وسائل الشيعة؛ ج17، ص: 179، ح22294-6.
- [7] الكافي (ط - الإسلامية)؛ ج5، ص: 106، ح5؛ وسائل الشيعة، ج17، ص: 179، ح22293-5.
- [8] زبدة البيان في أحكام القرآن، ص: 397.
- [9] مجمع البيان، ج5، ص200.